

خیلواکی



استقلال

www.esteqlaal.net

چهار شنبه، ۱۲ جنوری ۲۰۲۲

حامد نوید

مثل اینکه بازی‌ها و نیرنگ‌های جهانی در مین ما پایانی ندارد. این شعر را سالها پیش سروده بودم، ولی با کمال تأسف هنوز هم به حال وطن ما صدق میکند. ایکاش این کابوس روزی تمام شود.

داستان کابل زیبا

دوش صد عقده دل وا کردیم یاد از کابل زیبا کردیم

یاد از سرو روان و جویش یاد از نسترن خوشبویش

یاد از ماه شب چارده اش یاد از سوسن خرمن زده اش

یاد از دره پغمان کردیم یاد استالف و یاران کردیم

یاد از مادر پیرم کردم یاد آن مرغ اسیرم کردم

یاد آن مردم پاکیزه سرشت درد جانسوز به روحم نهشت

قلبم از درد سراسیمه تپید مرغ دل سوی وطن بال کشید

بال بگشاد سوی لانه خویش به سوی خانه و کاشانه خویش

سوی آتشهر که عمری چون جان دانش و نور بصر داد مرا

شعله عشق به جام افروخت درس و آئین محبت آموخت

سوی آن شهر که آنجا زادم دیده بر روی جهان بکشادم

سوی آتشهر که عمریست کنون سوزد اندر غم و غرق است به خون

وندرا آنجا که هزاران دشمن کرده در بوم و بر آن مأمّن

وندر آنجا که دگر نای شبان	نالہ از دل نکشد نیمہ شبان
اندر آنجا که جوان و پیرش	نیست جز مرگ دگر تدیرش
یادم آمد که در آنروز دژم	که جهمان بود پر از غصه و غم
مشت حیوان صفت خلق فروش	حلقه و عهد غلامی درگوش
داد آن کابل زیبا بریاد	داد آن گلشن رعنا بریاد
وای زان کابل زیبا، ای وای	وای زان باغ تمنا ای وای
بعد یک عمر غم و رنج و عذاب	که شد آن شهر غم اندود خراب
باز مشتی دگر از جای دگر	با سر و قامت و سیای دگر
مست از بادہ و مینای دگر	ملہم از مرشد و مولای دگر
سوخت در آتش غم کابل من	وای از آن چمن پر گل من
نہ دگر جلوہ سرو چمن است	نہ دگر بوی خوش نسترن است
نہ دگر دیدہ نرگس را ناز	نہ دگر چشم عروسان را راز
نہ دگر مرغ شباهنگ بہ شب	نغمہ دل بسراید ز طرب
ہر طرف نالہ زاغ و زغن است	ہر طرف لالہ ای در سوختن است
ہر طرف تازہ جوانی درخون	ہر طرف سرو روانی گلگون
ہر طرف نالہ ای از رہگذری	ہر طرف گیرہ ای از چشم تری
نیست درنای خرابات خروش	گشتہ آن بلبل کابل خاموش
وای از کابل زیبای من	وای ز آن سوختہ مأوای من
وای برمن کہ چنین بی ثمرم	دور از کابل و جای دگرم

تربت مادر و خاک پدرم

ہمہ در آتش و من می نگرم